

شیخ علی حزین: شاعری نوآور

سید عین الحسن*

پری رخاں بنارس هزار رنگارنگ پی پرستش مهدیو چون کنند آهنگ
به گنگ غسل کنند و به سنگ پاملند زهی شرافت سنگ و زهی لطافت گنگ^۱
شیخ علی حزین یا حزین لاهیجی یکی از فضلاء نامور شهر بنارس است که
امواج رود گنگ را با حلاوت شعری خود خوش خرامی بخشیده است. اهالی بنارس در
تمام ادوار تاریخی در هر گوشه و کنار جهان به احترام یاد شده اند. میرزا غالب در
انتهای جوانی اش وقتی وارد این شهر شد، در آن موقع ابتدای جوانی خود را به یاد
می آورد^۲. زین العابدین شیروانی در بستان سیاحت درباره این شهر چنین اظهار نظر
می فرماید:

شهری است خلد قرین و مدینه ای است دلنشین از اقلیم دوّم و هوایش گرم و
آبش از چاه، بعضی از رود، الحق مقام محمود است^۳.

بنارس را عجب آب و هوایی است برای عشق بازی طرفه جایی است^۴
(بینش کشمیری)

بنارس بوستان بی خزان است تعالی الله بهشت جاودان است^۵
(شنکرات نادر)

* استاد دانشگاه جواهر لعل نهرو، دهلی نو.

۱. صبح بنارس، عشرت کرتپوری، جاوید پبلشرز، دهلی، ۱۹۶۳ م، ص ۷۱.

۲. مکتوب به نام منشی میان داد خان المخاطب به «سیف الحق» المتخلص به «سیاح» اردوی معلی، ص ۴۲.

۳. ص ب، ص ۴۲.

۴. مرزا جعفر بیگ بینش کشمیری، مثنوی «گنج روان».

۵. ص ب، ص ۲۳.

تعالی الله بنارس چشم بددور	بہشت خرّم و فردوس معمور
بنارس را کسی گفتا کہ چین است	هنوز از گنگ چینش بر جبین است ^۱
	(غالب دهلوی)
بود فقیہی بہ بنارس مقیم	بادل آسودہ بہ امید بیم ^۲
	(نامعلوم)
بنارس زادگان شوخند بسیار	بہم گستاخ چشمک باز عیار ^۳
	(مثنوی حکمت)
می آید آن صنم ز بنارس بہ ملک پارس	چون قند پاریسی کہ بہ بنگالہ می رود ^۴
	(علی اصغر حکمت)
ہم ایسے اہل نظر کو ثبوت حق کے لئے	اگر رسول نہوتے تو صبح کافی تھی ^۵
	(جوش ملیح آبادی)

حقیقت حال ہرچہ باشد اما، آن معرفتی بنارس کہ از قلم علی حزین جان گرفته شاید مبنی بر حقیقت بوده است:

گاهی مگر بہ خاطر آیندگان رسیم مادر گذرگہ و سخن ماست پایدار

شیخ علی حزین کہ شہر بنارس را از محضر خود بسیار غنی و معتبر ساختہ است از استادان بزرگ فلسفہ و حکمت و کلام و یکی از شعرائی توانای فارسی بودہ است. جای بحث مقام عرفانی حزین در این مقدمہ نیست. اینکہ سلسلہ کلامی و عرفانی و صوفیانہ در شعر فارسی سابقہ طولانی دارد و بہ کارگیری این موضوع در شعر شیوہایی تازہ نیست؛ ولی باید متذکر شد کہ آنچه از مفہیم کلامی خاقانی، ظہیر فاریابی و عرفی شیرازی در شعر می آمد، در ضمن اینکہ ہدف واحدی را دنبال نمی کردند، با توجہ بہ مقام علمی حزین از یک سو و مکتبی کہ حزین پرورش یافتہ از سوی دیگر، ما را بر آن می دارد ہرچند مجمل در این مبہم بہ نکاتی اساسی اشارہ کردہ باشیم کہ ادراک این

۱. غالب دهلوی، میرزا اسداللہ خان: مثنوی چراغ دیر.

۲. نامعلوم.

۳. مثنوی حکمت، مخطوطہ سالار جنگ میوزیم.

۴. سرزمین ہند، علی اصغر حکمت.

۵. جوش ملیح آبادی.

شاعر بسیار طبیعی به نظر می‌آید و چنانکه دربارهٔ ذوق و سلیقهٔ شاعری‌اش در سرگذشت خود ارائه می‌دهد این امر را حتی‌الامکان روشن می‌سازد:

”روزی در منزل والد علّامه مجمع از مستعدان منعقد بود. مراهم در مجلس طلبید و از هرجا سخنان در میان بود، یکی از حاضران ایوان این بیت ملاً محتشم کاشی را برخواند:

ای قامت بلند قدان در کمند تو رعنائی آفریدهٔ قد بلند تو

بعضی از حضار تحسین بلیغ نموده. والد مرحوم فرمود که دیوان ملاً محتشم به نظر من درآمده، شاعری استاد است اما کلامش بی‌نمک است و آن مقدار از حلاوت که تدارک بی‌نمکی کند ندارد با آنکه نمک شاید که گلو سوزتر باشد؛ از حلاوت چنانکه از همین مطلع بلند او این معنی مستنبط تواند شد. دیگرتنها مصرع آخر درست افتاده، مصرع اوّل به طبع مانوس نمی‌شود. چه قامت را در کمند افتاده گفتن با سلیقه راست نیست. اگر لفظ قامت نبود و گفتی «ای که بلند قدان در کمند تو» تواند این کلام پسندیده بودی. حاضران تصدیق نمودند. پس متوجه من شده فرمود می‌دانم که از شاعری هنوز بازنیامده‌ای اگر توانی در این غزل بیتی گفت بگو. همان لحظه مرا مطلعی به‌خاطر رسید و چون نظر ایشان باز به من افتاد و دریافتند که چیزی به‌خاطر رسیده فرمود که اگرگفتی بخوان و حجاب مکن، این مطلع بخواندم:

فریاد از تطاول مشکین کمند تو صید از حرم کشد خم جعد بلند تو

حاضران از درآمدند و آفرینها گفتند. تا ایشان در تحسین بودند مرا بیت دیگر به‌خاطر رسیده برخواندم:

شد رشک طور ز آمدنت کوی عاشقان بنشین که باد خوردهٔ جانها سپند تو

در این مرتبه والد علّامه نیز از جا درآمد و تحسین کرد فرمود آنچه گفتم در شعر ملاً محتشم نیست، در این بیت هست. دیگر برخواندم:

مشکل شده است کار دل عشق و خوش دلم

شاید رسد به‌خاطر مشکل پسند تو

و همچنین به اندک تأملی بیت دیگر می‌گفتم تا غزل تمام خواندم. حضار گفتند که این طرز شعر بدیهه گفتن امروز مقدور نیست و والد فرمود که الحال ترا اجازت شعر گفتن دادم اما نه آن مقدار که وقت ضایع کنی؛ و قلمدانی که در

سرکار خود داشت برای نوشتن این غزل مرا انعام فرمود^۱.

درحالی که شیخ، شاعری بزرگ و عارفی جلیل بود، اما بعضی از مکتوبات مستند، بر خصائص حکیمانه و مجتهدانه وی دلالت می‌کنند.

”اسلوب هندی به‌طور طبیعی نتیجه گریز از ابتدالی است که در عصر تیموری بر شعر فارسی حاکم بوده است؛ و این گریز از ابتدال در ادای معانی و تصویرهای ذهنی شاعران، در

شعر صائب و کلیم، به‌نسبت روزگارشان، از روشنی و اعتدال برخوردار است؛ و با اندکی فاصله زمانی در شعر «بیدل» به‌گونه‌ای درآمده است که امروز خواننده آگاه را نیز دچار شگفتی می‌کند^۲.

علامه شبلی نعمانی در کتاب پرارزش خود شعرالعجم شعر این دوره را نهایت درجه کمال شعر و شاعری می‌شمارد. او این تکامل را در ادوار شعر فارسی به‌تکامل تدریجی ساختن بناها در طی تاریخ تشبیه می‌کند و می‌گوید که آخرین درجه بنا همچنانکه علاوه بر استحکام اساس و ساختار آن، تزئینات و هنرهایی است که در ساخت آن بنا به‌کار می‌گیرند^۳.

در میان نقّادان قدیم ایران و هند بعضی متوجه نقد شاعران از نظر قافیه‌ها می‌شده‌اند که چرا قافیه حشو است اما کسی قافیه را مورد نقد قرار نداده است که چرا این‌قدر جلو احساسات و اندیشه‌های شاعران را می‌گیرد و ایشان را وادار می‌کند که سخنانی آمیخته به‌حشو یا غلط یا خلاف عقیده خودشان بگویند.

۱. تذکرة المعاصرین.

۲. شفیع کدکنی: شاعر آئینه‌ها، ص ۱۶.

۳. شبلی نعمانی: شعرالعجم، ج ۳، ص ح-ط.

قصیده‌سرایی در تمام انواع سخنوری مشکل‌ترین نوع شناخته می‌شود. نه تنها چارچوب وزن و قافیه و ردیف بلکه بیان و معنی سلسله‌وار بودن مهمترین شیوه در قصیده است. برجستگی مطلع و جاذب بودن گریز و همچنین ایجاب مدیحه، اجزایی هستند که در ساختن قصیده‌ای مبتکرانه سهمی ایفاء می‌کنند، باید قبول کرد که حزین از اصول سته همیشه تا حدی برخوردار بوده است. لازم می‌دانم مقایسه مختصری بکنم مابین قصیده‌سرایی حزین و چندتن از شاعران قصیده سرای دیگر تا حقیقت امر واضح شود.

حزین و خاقانی

حزین و خاقانی در تصفیة باطن با یکدیگر مشابهت بسیار نزدیکی دارند و حسن اتفاق آن است که هردو از ارادتمندان حضرت پیغمبر ﷺ بوده‌اند و چه بسا به یک معنی نزدیک بوده‌اند؛ فی‌المثل:

هر صبح سر ز گلشن سودا برآورم وز صور آه بر فلک او را برآورم
(خاقانی)

از چاک سینه چون جرس او را برآورم تا شهریان عقل به صحرا برآورم
(حزین)

هر دو مطلع عرفانی در جای خود بی‌نظیراند ولی یک صاحب نظر اعتراف خواهد کرد که خاقانی از آنچه در دو مصرع سخن می‌راند همان را حزین در مصرع اوّل «از چاک سینه چون جرس او را برآورم» به‌اوج می‌رساند. از طرف دیگر، خاقانی فقط هنگام صبح را مؤثر می‌داند ولی حزین خود را از اسارت وقت بیرون می‌آورد تا مفهوم درد گسترش پیدا کند.

چون طیلسان چرخ مطراً شود به‌صبح من رخ به‌آب دیده مطراً برآورم
(خاقانی)

کشتی دل فسرده به‌خشکی فگنده است این قطره را فشرده و دریا برآورم
(حزین)

ترکیب کلماتی که خاقانی در این بیت به‌کاربرده به‌رحال اهمّیت چشمگیری دارند جز تکرار کلمه «مطراً» که ناقدان از آن راضی نیستند. گذشته از این بحث، خاقانی در

بیت دوّم باز هم یک صبح نو را جستجو می‌کند که شاید لازم نبوده است، ولی حزین، از طرف دیگر، در مناسبات لفظی و معنوی، در هردو صورت، لطافت شعری را از دست نمی‌دهد و در عین حال قطره کوچکی را دریای پهناوری می‌سازد.

گریز خاقانی:

بر آستان کعبه مصفاً کنم ضمیر زو نعت مصطفای مزگا برآورم

گریز حزین:

طوفان کنم ز دیده به درگاه مصطفی دریا ز خاک یثرب و بطحا برآورم

مدح خاقانی:

در بارگاه صاحب معراج بر زمان معراج دل به جنت ماوا برآورم

مدح حزین:

خاکم سرشته است به آب ولای تو تا باشدم نفس به تولا برآورم

در بیت خاقانی کلمه «بر» تکرار شده است که بر گوش شنونده بار است. از طرف دیگر، «خاکم سرشته است به آب ولای تو» حزین را چقدر به عشق حضرت پیغمبر^(ص) نزدیک می‌کند اما، خاقانی در ولای محبوبش به خیال جنت ماوا می‌افتد و شرف قبولیت را از دور نگاه می‌کند.

ظہیر فاریابی و حزین

فاریابی نیز که در فن قصیده‌سرایی مهارت کامل داشته است در مقابل حزین مهارت و چیره‌دستی او را می‌بینیم که شاعری توانا بوده است. اوّل آنکه فاریابی ممدوحی ناقص را انتخاب می‌کند و دوّم آنکه برای طلب حاجات دنیوی بر در قزل ارسلان گدائی می‌کند؛ اما حزین مرتکب چنین گناهی نیست و به هیچ وجه راضی نمی‌شود که کاخ اهل دنیا را بهتر از در اهل بیت^(س) حساب کند و از همین جا است که عقیده و ایمان شاعر به مطابق هنر او سست به نظر می‌آید.

مطلع فاریابی:

شرح غم تو لذت شادی به جان دهد ذکر لب تو طعم شکر در دهان دهد

مطلع حزین:

چون شست غمزه تو کشاد کمان دهد صید افگنی خدنگ قضا را نشان دهد

فاریابی در مطلع خود طوری از شرح غم لذت می‌برد و از لبهای محبوب دهن خود را شیرینی می‌بخشد، که نه از لحاظ ترکیب و نه به مناسبت اقتضای معانی، لطیف است؛ ولی از طرف دیگر، در مطلع حزین هم ترکیب جویبار و هم معانی آبدار پیدا است. اگر مطلع حزین را به رنگ عرفانی تصوّر کنیم، فی الجمله، «خدنگ تیر قضا» و «صیدافگنی» بر بنای عقیده شاعر و بر حسب کارنامه مولای متقیان حضرت علی^(ع) حقیقت را آشکار می‌کند.

فاریابی:

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان دهد
سعدی شیرازی در بوستان خود از این غلو بی سابقه چنین انتقاد می‌کند:
چه حاجت کهنه کرسی آسمان نهی زیر پای قزل ارسلان
حزین نیز در قصیده خود موافق عقاید فاریابی نیست و این طور معترض می‌شود:
لوح از حدیث غیر نویسم نیم ظهیر تا خامه‌ام طراز قزل ارسلان دهد

عرفی و حزین

اتفاقاً عرفی شیرازی و علی حزین قصاید مختلفی در یک بحر و وزن و قافیه و ردیف سروده‌اند ولی فرق بین این دو شاعر آن است که در افزایش مضامین هردو راهی جداگانه داشته‌اند.

عرفی:

اقبال کرم می‌گزد ارباب همم را همّت نخورد نیشتر لا و نعم را

حزین:

پیوند بود با رگ جان خار ستم را کو گریه که شاداب کند کشت الم را
این قصیده عرفی در مدح سرور دو عالم^(ص) دارای ۷۴ بیت است و حزین بر همین روش دو قصیده تضمین کرده است. در باب قصیده زیر، حزین می‌گوید که یک شبه آن را به پایان رسانیده است:

پاسی به شب این نامه به انجام رساندیم خواندیم ریاض السحر این تازه رقم را

عرفی:

ز خود گردیده بربندی چه گویم کام جان بینی
به ذکر اشتیاق دیدنش زاوی همان بینی

حزین:

نظر کن در سوار صفحه‌ام تا گلستان بینی گذر کن دفترم را تا بهار بی خزان بینی

عرفی:

رفتم ای غم ز در عمر شتابان رفتم هان! شتاب ار طلبی هست زمن هان رفتم

حزین:

مژده یاران که از این منزل ویران رفتم رستم از جان گران از پی جانان رفتم

اگر حاصل دیدگاه مذکور را با بینش علمی و ادبی و با آگاهی به ادوار شعر زبان فارسی بسنجیم، در مورد شعر حزین به نتایجی می‌رسیم که در سخنان خان آرزو، ابوالکلام آزاد و استاد شفیع کدکنی توضیحات لازم داده شده است. حاصل سخن آنکه، شعر حزین وجوه گوناگونی دارد؛ زیرا جایی که شاعر و معلومات و مقام و مرتبه اجتماعی او، در شعر و درجه شعری او مؤثر باشد، بالاخره به هدف خود بخوبی رسیده است. چنانچه ابوالکلام آزاد در غبار خاطر می‌نویسد:

”شیخ علی حزین اطلاعات کامل درباره موسیقی ایرانی داشت. در هندوستان نیز موسیقی هندوستانی را یادگرفت. در زمانی که او در پتنه بود، در یک هفته دو روز را برای محافل موسیقی مخصوص کرده بود. ارباب کمال و هنر حاضر می‌شدند و از تارهای باریک موسیقی سخن می‌گفتند“^۱.

و این شعر حزین نزد آزاد پسندیده‌تر است:

تا دسترسم بود، زدم چاک گریبان شرمندگی از خرقه پشمینه ندارم

گاهی بسیاری از ردیفهای قدامت به معنی دقیق، جواب نمی‌دهد؛ یعنی بی‌جا و حشو آمده، فقط به عنوان کلمه‌ای که وجودش برای تکمیل وزن و قرینه بودن با دیگر ردیفها لازم است، نه به عنوان یک کلمه که وجودش به طور مستقل مورد نیاز گوینده بوده است. در بسیاری از غزلهایی که شعرا با ردیف «هنوز» گفته‌اند اکثر این هنوزها یا حشو

۱. ابوالکلام آزاد: غبار خاطر، چاپ ساهتیہ اکادیمی، دهلی نو، ۱۹۶۷ م، ص ۲۵۶ و ۲۸۲.

است یا با مقصود گوینده نمی‌خواند و هیچ کس هم این کار را مثل دیگر عیبهای متقدمان نقد نکرده است. فقط در رسالهٔ خان آرزو بر دیوان حزین است که یکی دو نکته در این باره آمده که یادآوری آن بی‌مورد به‌نظر نمی‌رسد:

ز ترکتازی آن نازنین سوار هنوز مرا غبار بلندست از مزار هنوز

مخفی نماند که یک «هنوز» در این بیت محض برای ردیف است، مطلقاً در معنی دخلی ندارد و نیز در این بیت:

صف مژگان تو گرسایه به‌دریا فگند خار قلاب شود در دهن ماهی ما

در مصراع ثانی لفظ «ما» هیچ ربطی به‌معنی ندارد بلکه مخلاً اصل مطلب است، و نیز در این بیت:

لبت اکنون به‌فسون می‌برد از هوش مرا ورنه این باده به‌کام دگران است که بود^۱

لفظ «که بود» در اینجا مطلق دخل در معنی بیت ندارد و زاید محض است. گاهی التزام این ردیفها همچنان که شاعران را به‌ایجاد کنایات و مجازهای زیبا واداشته به‌یاوه‌گویی نیز کشانده است از جمله در دیوان عثمان مختاری قصیده‌ای آمده است به‌مطلع:

چون گشادند بر جهان در تیغ ملک را دستیار شد سر تیغ

خنجر ملک تیغ باشد و باز قلم اسعدی است خنجر تیغ

معترض می‌گوید:

خنجر و تیغ را یکی دانم لیک هول تو هست خنجر تیغ^۲

در میان نقّادان قدیم ایران و هند بعضی متوجّه نقد شاعران از نظر قافیه‌ها می‌شده‌اند که چرا قافیه حشو است اما کسی قافیه را مورد نقد قرار نداده است که چرا این قدر جلو احساسات و اندیشه‌های شاعران را می‌گیرد و ایشان را وادار می‌کند که سخنانی آمیخته به‌حشو یا غلط یا خلاف عقیدهٔ خودشان بگویند. از نمونه‌های نقد بر قافیه این سخنهای خان آرزوست در حقّ یکی از ابیات حزین که می‌گوید:

”خورشید را اگر نکند دیده تیرگی داغ ترا به‌پردهٔ پنهان برآورم“

۱. حزین لاهیجی زندگی و زیباترین غزلهای او، انتشارات توس، ص ۴۷ مقدمه.

۲. دیوان عثمان مختاری به‌تصحیح استاد جلال‌الدین همایی، ص ۲۶۲.

«پرده پنهان» غریب عبارتی است، از پرده برآورم تمام بود و این خود از عیوبی است که قافیه در شعر ایجاد کرده است»^۱.

در سال ۱۷۹۱ م به‌همت آقای ممتاز حسن، نسخه‌ای از دیوان حزین لاهیجی (۱۱۱۳-۱۱۸۰ ه) به‌صورت عکسی چاپ شده است که اصل آن نسخه ملک علی قلی واله داغستانی (۱۱۲۴-۱۱۷۰ ه) شاعر و ناقد قرن دوازدهم و شاگرد حزین بوده است و حزین خود در این نسخه اصلاحات انجام داده است. در آخر این نسخه، پس از پایان دیوان حزین، چند ورق اضافات وجود دارد که یکی از آن افزوده‌ها قطعه‌ای است به‌بحر طویل مانند اما بحر طویل اصطلاحی نیست و می‌تواند به‌دلایلی، نخستین تجربه عروسی آزاد در شعر فارسی حساب آید.^۲

حزین در ادبیات فارسی و عربی استاد بود، تألیفات فارسی و عربی او را تا سی جلد شمرده‌اند که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از اصول‌الاخلاق، اصول‌المنطق، تجریدالنفوس، تجویدالقرآن، تذکرةالمعاصرین، تذکرةالحال یا تاریخ حزین که بیشتر شهرت وی به‌خاطر همین کتاب است، وی طبعی لطیف و ذوقی سرشار داشت و در شعر از سبک هندی پیروی می‌کرد. هرچند وی شاعر بسیار پسندیده اینجانب یعنی بیدل عظیم‌آبادی را دوست نداشت اما چون وابسته به‌شهر محبوب من، بنارس، بوده است، بر من حقی واجب دارد که او را از جان و دل دوست داشته باشم و در ستایش او ابیاتی قرائت کنم که هم لطیف است و هم منعکس‌کننده زمان اوست:

یکی تو دشمن جانی و روزگار یکی	دو خصم داده به‌هم دست و این فگار یکی
نگاه مست یکی چشم می‌گسار یکی	به‌خون من دو زبردست هم‌زبان شده‌اند
بالای هجر یکی درد انتظار یکی	یکی دو کرده غم‌م را فریب وعده تو
از این دو خانه نیامد ترا به‌کار یکی	نه در دلی و نه در دیده‌ای خراب مرا
دل شکسته یکی جان بی‌قرار یکی	نیم به‌هجر تو تنها دو همنشین دارم
حدیث جور اگر گویم از هزار یکی	به‌عندلیب چمن نوبت فغان نرسد
درین دیار به‌یاری نشد دچار یکی	گدا و شاه به‌تنهایی از جهان رفتند

۱. موسیقی شعر، ص ۵۵۱-۵۵۲.

۲. دویت سخنور، ص ۷۶.

به‌دهر الفت و انصاف نیست یاران را
 یکی حریف نشاط است و سوگوار یکی
 ز گرد حادثه میدان روزگار پر است
 خدا کند که برآید ازین غبار یکی
 ز بزم وصل حزین این قدر خبر دارم
 که بی‌خودانه سرم داشت در کنار یکی
 بهتر می‌دانم که در پایان این مقاله تاریخ وفات شیخ علی حزین را درج نمایم،
 گرچه خالق این ابیات نامعلوم است ولی مقبول خاص و عام است.

به‌ادب در زمان زندیه
 اوستاد یگانه بود حزین
 از سخن‌گستران نام‌آور
 هیچ‌کس با حزین نبوده قرین
 شیوه او ز شیوه‌هاست جدا
 گفته او ز گفته‌هاستزین
 نه من از یاد وی غمینم و بس
 هست تاریخ هم «حزین و غمین»
 (۱۱۸۱ هـ)